

مردالحال روزگار بسربرد پسر کلان ادشاہ محمد نام منصب هزاری ذات و ششصد سوار فرازی یافت و پسر و دیم یعقوب بیگ بنصب هفت صدی ذات بیصد و پنجاه سوار فرق غلت برآور خفت سوکم اسد بیگ بنصب بیصدی ذات و پنجاه سوار متا زنگشت دز شببه عزه شهر ویر ماد آنی بجهت آمالیق جانسیار خانخانان سپس الار و دیگر امراء نظام که بخدمت حموه و کن مقصر راند خلعت بارانه مخصوص بزدایی عنایت فرمودم چون عزیت سیر گلزار بهشیه بهار کشمیر و خاطر تصمیم یافته نور الدین قلی خصت شد که پیشتر فناخته شب و فراز راه پوچ راحتی الاشکان علاج ناید و نوی سازوک عبور چار والمه بار بردار از کروه باشد و شوار گذار بسیست میسر شود مردم محنت و قلب نکشند و جمع کشیز از عمله و فعله اینکار مثل سنگتراش و نجار و سیدار و غیره بهرازی اد خصت یافته و قلی بنشانایه عنایت شد شب مبارک شببه سینه دهم بلغ نور منزل رفته تاروز کشنه شانزدهم دران گلشن نشاط بعیش و انساط گذشت راجب بکرایت بگلید از قلعه مادر پور که وطن ناونه اوست آمده سعادت آستانهوس در یافت فیله و لگه مرصع پرسیش لذت ایند مقصود خان بنصب هزاری ذات و بیصد و سی سوار سر فراز گشت روز مبارک شببه سیم فرزند شاه پرورد و زنگیریل مشیکش آور و داخل حلقه خاصه حکم شد تباخ بست و چارم ماه ذکور در دولت خانه حضرت مریم زمانی جشن وزن شمسی اجنب افزود گشت هال پنجاه و بیکم بحسب ما همایش میشی بفرخ و فیروزی آغاز شد امید که بدت حیات در مرضیات ایزوجل سجانه مصروفت با دید جلال خلف سید محمد نبیره شاد عالم نخاری زادگی محله ایحوال او و همسن و قایع سفرگردات مرقوم گشته خصت انعطاف ارزانی واشتم ماده قلی بجهت سواری او با خرچ راه عنایت شد شب بیشببه سی ام مطابق چاردهم شهر شوال که قرص ماه بعیار کامل رسیده بود در عمارت باخ که مشهف بر دریا یاری چنان واقع است جشن ماستابی ترتیب یافت و نقایت مجلس آرمیده و زم پسیده گذشت عزه ماده آنی از دنیان ابلق جو هر دارکه فرزند سعادت مند شاه بجهان مشیکش کرده بود فرمودم که مقدار و قبضه خبر دیک ششست ازان بریدند بقایت خوشگل و نفیس برآمد باستاد پون و کلیان که در فن خاتم بندی عدل و نظر خود ندارند حکم شد که قبضه خبر را بآدمی که در زیارت اپنے اتفاوه و بطریح جانگیری شهرت یافته بسازند و چنین تیغه و علاف گیری و بند و بان را باستادانه که هر کدام در فن خود از یکیان روزگار اند فرموده شد احق چنانچه خاطر بینواست ترتیب یافت یک قبضه خود آنطور ابلق برآمده که از دینش چیز افزوده از جمله هفت زنگ محسوس میشود و بعضی گهان چنان می نماید که گوئی نقاش صنع بحکم بدایع بگار از خط سیاه بر و در آن تحریر کرده لغز الامر انگ بحدی نفیس است که یک نفس بمنی خواهیم که از خود جدا سازم و از جمیع جواہر گران بجا که در خزانه است گرامی تر میدارم روز بکشنب بپار که و فرخه در کمر سیم و استادان نادر و کار که در اتمام آن عنایت صنعت وقت لیجل آور دو کار نامه ظاهر ساخته بودند

جشن چهاردهمین نوروز

جزئی جملاتی از طبقه

۳۶۹

تعلیق سعفید ۲۰۰۴



محمد کوس نژاده که بسیار محبوب پسران و زنان هست
دایع بزرگ شیراز

بانعات سرفراز گشته شد اسنا د پورن بینایت فیل و خلعت و حلقة طلا چیخت سردست که اهل هندان را کیم گویند کلمیان خطاب محابی وست و اضافه و خلعت و پوچی مرصع و پیشین هر کدام در خور حالت و هنرمندی خود نوازشات یافتند چون بعض رسید که امان العذری هم باست خان به احمد او بد نیاد خنگ کرد و فوج او را شکست داده بسیار سے از اتفاق آن سیاه رو و باطن را علفت قیح خون آشام ساخته شد خاصه بحیث سرفرازی او فرستاده شد روز شنبه پنجم خبر فوت را به سو جنگل رسانید که در کن باجل طبعی در گذشت او نیزه و مالدیو است که از زمینداران عمدہ هند وستان بود و زمینداری که بارانادم از تقابل و مساوات پیروزی داشت بلکه در سیکه از جنگها بر راز غالب آمده و احوال او در اکبر نامه لشوح و بسط نزدیک راست را به سو جنگل بسیاری تربیت حضرت عرش آشیانی و این نیاز نداشت در گاه بسیاری بزمی و مناصب ارجمند رسید بلکه از پدر وجد در گذشت پسرش جنگل نام وار و در پریش در زمان حیات نهاد ملکه و ملی خود را القبضه اقتدار او پرده بود چون قابل تربیت و نوازش والستم اور المنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و علم و خطاب را به و برادر خودش را المنصب پانصدی ذات دو و صد و پنجاه سوار سرفراز ساخته جاگیر در وطن مرحمت فرمود مردم روز مبارک شنبه دهم و هر راه حسب الاتمام اصفت خان بنزیل او که در کنار جنای اساس یافته رفته شد جمامی ساخته و رنهایت صفا و لذت است بعایت مخطوط گشتم بعد از فراغ غسل بزم پایه ترتیب یافت و بند و بند و بند خاص بساعده بیانیت شفاط خوشوقت شدند از پیشکش شدی او اخچه پسند افتاد و برگزیده تتمه بشمار لیه چشیدم قیمت مجموع پیشکش او که گرفته شد ببلغ سے هزار روپیه بوده باشد با قرخان فوجدار میان بعایت علم سرمهندی یافت پیش ازین حسب الحکم از وار الخلافه اگر تا در یاری ایک دو طرفه درخت نشانیده خیابان تربیت داده اند و پیشین از آگرہ تانیگله و در نیوالا حکم کردم که از آگرہ تا لاہور بر سر ہر کروه میلے بسازند که علامت کروه باشد و بقای عمل سه کروه چاه آبیه تا متعددین آسوده و مرقد الحال آمد و رفت نایید از لشکری و تابش آفتاب نجنت و صعوبت نکشد روز مبارک شنبه بیست و چهارم هر راه جشن و سهره ترتیب یافت بائین هند اسپان را آراسته نظر در آوردن و بعد از دیدن اسپان چند زخمی فیل نظر گذشت چون سعد خان در نوروز گذشت میشکش نگذد لاینده بود درین جشن تخت طلایاک انگشتی یا قوت و یک بسد دیگر جزو یات پیشکش کرد تخت نفرنگ ساخته شده قیمت مجموع آن شانزده هزار روپیه باشد چون از صدق عقیدت و اخلاص آورده بعض قبول مقرن گشت درین روز زبر دست خان بمنصب هزار زیارات و چهار صد سوار سرفرازی یافت چون ساعت کوچ روز و سهره مقرر شده بود وقت شام بسیار کی و فرخی بخشی نشسته متوجه مقصد گشتم و هشت روز در نزل ولی قفت افتاد تا مردم بفراغ خاطر سامان نموده برایند هما تجان از شکش ڈاکوی سیب فرستاده بوسیار ترو تازه آمد لطافت تمام داشت از

از خوردنش مخطوط گشتم با سبب خوب کابل که در همانجا خود راه شد و سبب سمرقندی که هرسال می آزند طرف نمی توان شناور شیرینی و نزکت و راست مرگی همچ نسبت با نهادنار دنماحال باین نفاست و لطفاً فتن سبب نزیده شده بود می گویند که در نگاش بالاتصل
بلشکر و ره و هی است سیموران نام دران دود سه درخت ازین سبب است و هر چند سعی نمودند جایه دیگر باین خوبی نشد چیزی من
ایچی برادرم شاد عباس ازین سبب الوش عنایت کرد متألم معلوم گردید که در عراق هتلر زین می شود یا نه عرض کرد که در تمام ایران
سبب اصفهان نهادن است نهادنیش همین قدر خواهد بود روز مبارک شبئه غروه آبان الی بزیارت روشه حضرت عرش آشیان
آنرا شعر برپانه رفته فرق نیاز برآستان ملائک آشیان سوده صدم نذر گذرانیدم تبعیج بیگان واہل محل ابطوان آن آستان ملائک
مطاف است چهار جسته نزد رات گزار نید نر شب جمعه مجلسے عالی آراسته شد از مشائخ و ارباب عمام و حفاظ و اهل نعمه بسیار می فرم
آورده و جد و سماع کردند و بهر کدام در خور استحقاق داستخدا دانها از خلعت و فرجی و شال عنایت شد عمارات این روشه متبرک گنایت عالی
اساس یافته درین مرتبه باز بخاطر رسید از ایچی بود بسیار افزود شب سویم بعد از گذشتون چهار گهری از نیزه نکور کمیچ اتفاق افتاد و
منج و نیم کرد و برآه و ریا نور ویده چهار گهری از روز برآمد و بود که بنیزه رسیده شد بعد از دو پرورد زان آب گذشتہ هفت روان خشکار کری
آخر ایسے روز بسیرن ایچی بیست هزار روپیه العام شد و خلعت طلا و روز باجیمه مرصع و فیل مرحمت نموده و خصصت الغطاف ارزانی
داشتم و بحسبت برادرم صراحی مرصع که بشکل خروس ساخته بودند و مقدار مقادیر من شراب درود می گنجید بر سر این فرستاده شد آید
که سلامت بنیزه مراد بر سر شکرخان را که بجهوی دست و حراست دار الخلافه اگر و اختصاص یافته خلعت و اسپ و فیل و نقاره و خبر
مرضع خنایت نموده و خصصت فرمودم اکرام خان بمنصب و دههزاری ذات و یک هزار و پانصد سوار و خدمت فوجداری سرکاری سیوات
سر فرازی یافت پسر اسلام خان است و او نبیره صاحب سجاده خفران پناه شیخ سلیمان است که محاب ذات و محاسن صفات و نسبت
دعاآگوی ایشان باین دودان و الاد را وراق گذشتہ بگاشته کلک صداقت رقم گشته درینو لا از شخصی که سخن او بغیر غ صدق آراستگی داشت
استماع افتاد که در زمانی که مرا بقدر تکسری و ضعفی و راجیر دستداد پیش از آنکه این خبر ناخوش بولایت نیگاره رسدروز
اسلام خان در خلوت نشسته بود ناگاهه اور اینجودی دست میده چون بخود می آید بیکی از معتمدان خویش که بسیکن نام داشت و از
محمان او بوده می گوید که از عالم غیب مرا چین نمودند که پیکر مقدس حضرت شاهنشاهی بقدر گرانی دار و علاوه آن مخصوص و فندا
ساختن چیزی است بغاوت عزیز و گرامی خست بخاطرش گذشت که فرزند ہوشانگ را فدا اے فرقی مبارک آخضرت سازم لیکن
چون خرسال بود و پنوز تئیه از حیات نیافرته و کام دل پر نگرفته مرا بر جال او رحم آمد خود را فدا اے صاحب و مربی خود کرد مهید

که چون از عیسیٰ مصلی و صدق باطن است بدرگاه آنی مقبول افتخار تیر دعا ہدف احاجیت رسید و درہمان نزدیکے اثر
نموده رعایت نہ پیدا نہیٰ در خود احساس نمود آنگا فانما مرض اشتدادی یافت تا بچوار رحمت ایزدی پیوست و حکیم علی الاطلاق صحبت
عاجل و کامل؛ زندگانی خانه غمیب باین نیازمند کرایت فرمود اگرچہ حضرت عرش آشیانی ائمہ االله برپا نہ با ولاد و احفاد شیخ الاسلام
توجه سفر را داشتند و ہر کدام را در خور قابلیت واستعداد و تربیت ہادر عایت ہا فرموده بودند لیکن چون نوبت سلطنت و خلافت
باین نیازمند رسید بحیثت او بے حقوق آن بزرگوار رعایت ہاسے ہظیم یا فتنہ و اکثر از ایشان بعالیٰ مرتبہ امارت رسید نہ ولیصا حسب
صومبی ہاتری و تسامع کردند چنانچہ احوال ہر کدام در جا سے خود گذاری نمود چون درین موقعہ ہلال خان خواجہ سرکار از خدمتگاران
زمان شناہزادگی است، سرمهے و بلمی ساختہ کو دیشیکش کر رانید بحیثت سرفرازی او قلیلے گرفته شد اذین منزل کچھار کوچ در
نظام پر تھرا و رو و سو کب سیودالتفاق اقتدار و زیبارگ شبیہ ششم تباشانے کے بند را بن و دین تھا نہماںے آنحضرت فتح شد اگرچہ
در جمیل سلطنت حضرت عرش آشیانی امراء کے راجپوت عمارات بہ طرز خود ساخته و انہ بیرون پہ کلفات افزودہ فائیغا در درون چندان
شپرو دا باسیں در و خدا نہ پا کر دک کے از بوسے برآئنا کیک لفس بند نہیٰ تو اندر شد۔

از پرون چون گور کا مشیر حل
وز درون قبر خدا سے عز و جل

درین روز مخلص خان حسب الحکم از بگاه آمد و سعادت آستا بنویس و ریافت صد هر و صد روپیه بهیمه نزد و لعله و طره مرصعی بر سر
پیشکش گذرا نیز روز جمعه نهم میشش که رود پیه خوانه بجهت ذخیره قلعه آسیز تر دسپه ارار خانخانان فرستاده شد و را در اق گذشت
تقریبات از کیفیات احوال کسانی چه روپ که در او جیعن گوش از ترواداشت مرقوم گشته و رنیوالا از او جیعن پیغم که از اعاظم معاابر
هنود است نقل مکان نموده برگنا ر دریای جهنا عبادت معبود حقیقی اشتعال دار و چون صحبت او پیرامون خاطری گشت لقصد رافات
او شستا فتح و زمانه مهند در خلوات بیز محبت غیر صحبت و اشته شده الحق که وجودش بغايت معمتم است و مجلس او محظوظ و مستفید می توان
شد و ز شببه و هم قراولان بعرض رسانید که درین نزدیکی شیرے است که آزار و آسیب از در علایا و متزد دین میرسد فی الفور حکم
فرمودم که فیل بیار بردو بشیره رانیک محاصر و نمایند و آخر های روز خود با بری محل سوار شدم چون عمد کرد و ام که هیچ جانداری را
بدست خود نیازارم بیور جهان بیگم فرمودم که بندوق بینه از پیدا آنکه فیل از پیش شیر قرار و آرام نمیگیرد و پیوسته در حرکت است از بالانی
حماری تفنگ بیه خطا انداختن کاریست عظیم مشکل چنانچه میرزا رستم که در فن بندوق اندادی بعد از من شل او دوئی نیست که رخان
شد که سه پیر و چهار شیر از بالانی فیل خطا کرد و نور جهان بیگم پیارول چنان زد که بیان زخم تمام شد و ز شببه دوازدهم باز خاطر را

بلاقات گسائین چدر و پر رخت افزوده تکلفانه بکلبه او شفافه صحبت داشته شد خنان بلند و ریان آمد حق جل وطن غریب تو فیض کرامت فرموده فهم عالی و نظرت بلند و مرک تند را با واسخ خدا و اجمع دول از تعلقات آزار ساخته پشت پا بر عالم و افها زد و در گوشته تحریم مستخفه و بے نیاز نشسته از اسباب دنیوی نیم گز کنه که پاس که ستر عورت شود و پارچه از سفالین که دم آبے قوان خوار و اختیار نموده در زستان و تابستان و بر سات عربان و سرد پارهه سبری بر ده سوراخی که بعد محنت و شکنجه قوان گردید و در آمد بتوئے که طفل شیر خواره را بزمت قوان در آور و بجهت بودن قرار داده این دو سه بیت حکیم شنایی علیه الرحمه مناسب حال افتاد.

داشت اعماق میلی کریمه تنگ	چون گلوگاه نایی و سینه چنگ	با الفضولی سوال گرداندی	چیست اینجا که شش بیعت دوپی
بادم گرم و چشم گریان پیسر	گفت هنالمن یوت کشیر		

روزگم شنبه چهاردهم باز بلاقات گسائین رفت از وداع شدم به تکلف جدائی ارجحیت او بر خاطر حقیقت گزین گرانی نمود روز مبارک شنبه پانزدهم کوچ فرموده در برابر بند را بن منزل گزیدم درین منزل فرزند سعادت مند سلطان پروردی رخست شده باله آباد و محل جایگیر خود شناخت اراده خاطر خنان بود که او درین یورش بسعادت چهره ای اختصاص یا بد چون پیش ازین انطمار پیشانی نمودن اگر زیر بحدائی او رخصت دادم و اسب پیچاق و کمر خجر و سته ابلق جو هر دار و شمشیر خاصه و سپر خاصه مرحمت شد ایند که باز بزودی و خوبی دولت حضور یا بد چون مدست چیز خسر و بطلول انجام میده بود بخاطر صواب اندیش رسید که پیش ازین اور امیوس داشتن و از سعادت خدمت محروم داشتن از مرحمت دور است لاجرم حضور طلبیده حکم کورنش کرد مجد و آنقوش جلایم او بلال عفو شست و شویافت و غبار خجالت وزلاست از ناصیه اوز رو و ده شد ایند که توفیق رضا جویی و سعادت بندگی نصیب و روزی او پا در روز جمعه شانزدهم خلص خان را که بجهت خدمت دلیانی سرکار فرزند شاه پروردی طلبیده بودم در خدمت آن فرشته خدمت یافت و منصب او بدستوری که در بینگاله داشت دوهزاری ذات و هفتصد سوار مرحمت فرمودم روز شنبه هفته هم مقام شده درین منزل سید نظام پسر میر سران صدر جهان که بفوجداری سرکار قنوج اختصاص داشت دولت ملازمت در یافت و زنجیریل و چند دست جانور شکاری پیشکش گذرانید یک زنجیر دودست بازگرفته شد روز یکشنبه هفدهم کوچ الفاق اتفاق داد در نیوالا دار اسے ایران مصحوب پری بیگ میر شکار یک دست شنقا رخشنگ فرستاده بود و یک دست دیگر خان عالم داده مشارکیز باشندوار شاهی که بدرگاه ارسال داشته خود در راه ضایع می شود و شنقا رشاهی نیز از غفلت میر شکار سینگ گرچه می افتد اگرچه زده بدرگاه رسانیدند لیکن یک هفتاد و یک نماز و تلف شد چه نویم از حسن ورنگ این چانور خاله ای سیاه پر هر بال و بر پشت پلو

بسیار خوشناوبود چون خالی از خرابی بود و باستاد منصور تقاض کو بخطاب ناد را العصر فراز است فرمودم که شنیده آن را کشیده بگذازد و دهزار روپیه بسیار نزدیک بخطاب نموده خصوصی فرمودم در حمد دولت حضرت عرش آشیانی انا را احمد بر بانه وزن بسیار سے دام بود مقارن این حال بخاطر گذشت که خلاف حفاظت ایشان چنان باید کرد اولی آنکه بدستور سابق سی دام باشد و در وزن گسانین جدد پوپ تقریبی گفت که در کتاب پسند که احکام دین اور انجام شد است وزن بسیار اسی و شش دام نو شدند اند چون از اتفاقات فیضی حکم شما باخچ که در کتاب ما است مطابق اتفاق اگر یهان سی و شش دام مقرر فرمایند بتهن خواهد بود حکم شد که بعد ازین در تمام مالک سی و شش دام معمول باشد روز و شبیه نوزده حکم کوچ شد راجه بجا بسنگور ایکیک لشکر دکن تعین فرمودم اسب و خلعت محبت نموده شد ازین تاریخ تاریخ روز کم شنبه بست و هشتم پی در پی اتفاق کوچ واقع شد روز سبارک شنبه بست و هم دارالبرکت دهلي بور و دمک اقبال آراشگی یافعه نخست با فرزندان و اهل محل بزمیارت روزنه منور که حضرت جنت آشیانی انا را احمد بر بانه شتا فته نزد راست گذرانیده شد و از انجام طواف و روحنه متبرک سلطان المشائخ شیخ نظام الدین حشمتی رفتہ استمد او بہت نمودم و آخر بارے روز بد ولت خانه کرد و سلیم گذشت ترتیب یافته بود نزول سعادت اتفاق اتفاق روز جمعه سی ام مقام شد چون درین مرتب شکارگاه پر گذه پالم راحیم حکم صاف نخست نموده بودند بعض رسید که آهوم بسیار جمع شده روز شنبه خروآذ راه آنی بعزم شکار یوز سواری نموده شد آخر بارے روز دهشت شکار رال با فرات بارید در کلاغی مقدار سیبی بود ہوارانگا بیت سرد ساخت درین روز سه آهوم گیرانیده شد روز کم شنبه دوم چهل سو شش آهوم شکار کردم روز دو شنبه سویم بست و چهار آهوم یوز گیرانیده شد و دو آهوم فرزند شاہ یهان به بندوق نزد روز سه شنبه چارم خنچ آهوم گیرانیده شد روز کم شنبه سیم بست و هفت آهوم شکار شد روز سبارک شنبه ششم سید ہبہ بخارے که کو حکومت و حراست دارالملک دہلی اختصاص داشت سه زنجیر فیل و ہیز وہ راس اسب و دیگر جزویات پر سیم پیشکش گذرا نید بک زنجیر فیل و دیگر جزویات مقبول اتفاق دسته با ونجشیدم با شمش خوشی فوجدار بعضے پر گنات بیوایت بسعادت آستان بوس سر فرازے یافت تاریخ منبارک شنبه سیزدهم در حمد و پالم بشکار یوز مشغول بودم در عرض دو از وہ روز چهار صد و بست و شش آهوم گیرانیده بد لمی مراجعت واقع شد و رخدست حضرت عرش آشیانی شنیده بودم که آهوم راک از چنگ یوز خلاص سازنده با اینکه آسیبی از ناخن و دندان با وزنیده باشد زندہ ماندن آن از محلات است درین شکار بجهت مزید احتیا ط آهوم بے چند نوشیست قسمی جذب پیش ازان که زخمی از دندان و ناخن آپنا بر سه غلاص ساخته فرمودم که در حضور بخته و داشته نهایت مخالفت نیزه بکار برند یک شبانه روز بجال خود بوده آرام و قرار داشتند روز دیگم تغیر فاعل در احوال آنها شاهد و رفت از قالمستان و مسی و پارسیا و تهم

بے قانون اندخته می افتادند و بر سخا سقند ہر چند تریاق فاروقی دو گرد و ایامی مناسب واده شد تا شیرنگر و تایک پاس باشند کیفیت گذر اینیده جان وادن درین تاریخ خبرناخوش رسید که فرزند کلان شاه پر ویز و راگه و دیجت حیا ته سپر و چون گلرنگ شده بود و آن فرزند نهایت تعلق و دلستگی داشت ازین سانحہ دلخواشی بعایت متاثر و آزرده خاطرگشته اضطراب و بیطاقتی بسیار ظاہر ساخته است بجهت دلنوائزی و خاطر جوئی او غنا پیش نامه با فرستاده ناسور درونی اور ابر یحیم لطف و عاطفت دو افراد مأمور مید که حق جمل و علیه صبر و سکیب کر اسست کناد که درین قسم تھما یا بهتر از تھمی و بر دباری غمسازی نبی باشد رو ز همچه چهار دهم بالتماس آغا مان بنزل اور ختم شد اور این بسب سبقت خدمت و طریقہ بندی موردی بین دو دهان رفع الشان ثابت است و حضرت عرش آشیانی انار اشدر بیان نہ دینگا میکه هر کجا اس اندخته آغا آقامان را از همیشہ من شاهزاده خانم گرفته بخدمت محل بن مقرب فرمودند از این تاریخ سی و سه سال است که در خدمت من می باشد و خاطرا بشان را بفات غریز و گرامی میدارم واشان باخلاص خدمت سلسی مکروه اندور پیچ سفروی و پورشی بارا و داخیار خویش از مازمت من محروم نمانده اند چون کبرن ایشان را ور یافت التاس نمودند که اگر حکم شود ور ہلی اقامست گزیده انجپہ از عمر باقی باشد بدعا گوئی صرف سازم که دیگر مرطاعت نقل و حرکت نمانده و از آمد و شد سخت و صعبت می کشم و از سعادت مند یہاے ایشان آنکه بحضرت عرش آشیانے ہمال واقع شده اند محل آسودگی ایشان را مشکور و اشته حکم فرمود که در ہلی توفی نمایند و در انجا بجهت خود باغی و سرای و مقبرہ ساخته اند مرتے است کہ تبعیس آن شغول اند القصہ مرا عات خاطر آن قدم الخدمت را مطلع نظر و اشته بنزل ایشان رسیده شد و بسید بہوه حاکم شهر تایک فرمود که در لوازم خدمتگاری و پاس خاطرا بشان چنان تاکید نماید که از ایچ رہگز رغبار کافتو برحاشی خاطرا بشان نشیند درین تاریخ راحه کشند اس بنصب دو ہزاری ذات و سیصد سوار از اصل و اضافہ سر بلندی یافت چون سید بہوه خدمت فوجداری ہلی را چنانچہ با یقین قدم در سانیده بود و مردم آنخد و احسن سلوک او نهایت رضا سندی داشتند بستور سابق محافظت و محارست شهر ہلی و فوجداری اطراف آن بشماریه مقرر فرموده بنصب ہزاری ذات و سیصد سوار از اصل و اضافہ سر فراز ساخته فیل مر جمع نو و خوست نموده شنبه پا ز دھم بیڑزادے را بنصب دو ہزاری و ہزار سوار و خانیت علم و فیل امیاز بخشیده بصوبہ دکن یعنی فرمود کی خیلے زحمت کشیده مد تھاست شیخ عبد الحق دہلوی کہ از اہل فضل و ارباب سعادت ہست درین آمدن دولت مازمت و ربانیت کتابی تصنیف نموده تو دشتکبر احوال شائخ ہند نظر در آمد و خیلے زحمت کشیده مد تھاست کہ در گوشہ ہلی بوضع توکل و تحریر بہرئے بود مرد گرامی است صحبتیش بے ذوق نیست با اذاع مر احمد دلنوائزے کر وہ رخصت فرمود کم روز یک شنبه شا ز دھم از ڈہلی کوچ کر ده شد

روز جمعه بست و یکم بهر گنہ کران نزول سعادت اتفاق اتفاق دیگر گنہ مذکور وطن الون مقرب خان است آب و ہوا بیش معتدل و زمینش قابل مقرب خان در انجام باغات و عمارات ساخته چون کمر تعریف با غ او بعرض رسیده بود خاطر را بسیر آن رعایت افزود روز شنبه بست دوم با اهل حرم از سیر آن با غ مخطوط گشتم بے تکلف با غ است بغایت عالی ولتشین اپنے دیوان رخپته در آن برگشیده و خیابان هارا فرش بسته یکصد و چهل بیگنه است در میان با غ حوض ساخته است طول دویست دبیست دفع حوض دویست دفع در میان حوض صفحه ایستادی بست دو دفع مربع دیسچ درخت گرم پیرے و سرد پیرے نیست که در آن با غ بنای شد از درختهای میوه دار که در ولاست مشود حقی نهال پسته سبز شده سرمه ای خوش قد باز ام دیده شد که تا حال این خوبی و لطافت سرمه پندر در نیاره باشد فرمودم که سرمه باز یکصد درخت بیشتر در آمد در اطراف حوض عمارت مناسب اساس یافته ہنوز در کارخانه روز دو شنبه بست و چهارم خنجر خان که حراست قلعه احمد نگر بعده او است بمنصب دو هزار و پانصدی فات و ہزار و شصت سوار قیادگشید روز کم شنبه بست و ششم حضرت و امیر العطا یا فرزند شاه جهان پا پیرے از جمیلی آصف خان کرامت فرمود ہزار هزار گذرانه را بینه ای نام نمود ایمیش نام کردم امید که قدش برین دولت مبارک و فخر خود با دروز مبارک شنبه بست هفتم مقام شد درین چند روز از تکار جزر و تو خدر می مخطوط بودم جزر بور را فرمودم که وزن کردن دو سیره یک پاد جانگلیگری برآمد و این دو سیره نیم یا دو غدری کلان یک پاؤ از جزر بور کلان ترشد روز مبارک شنبه پنج و پیاہ آنی در مقام اکبر پورا ذکشتی برآمده راه خشکی بخضت موکب اقبال اتفاق آتفاده از آگرہ تا منزل مذکوره که در دو کرد پرگنہ پورا یہ واقع است یکصد و بیست دسه کروہ پراکنہ دو یک کروہ پراکنہ کوچ و چار کوچ و ہندو مقام طی نزل شد سو اے این یک هفتہ در برآدن شروع دوازه روز در پالم بحیث شکار توقیت نموده بودم که ہمگی ہفتاد روز باشد درین تلخی جانگلی خان از بیاز آمد و دولت زمین بوس در پافت صد هزار صدر و پیغمبر مسیح مذکور را بینه از روز مبارک شنبه گذشتہ تاریخ روز کم شنبه یازده محرم و ریسی و از دهم از سیره با غ سرمه خوش دست گشتم از باغهای قدیمی اسقی دو نخت ہائے سال رسیده دار و طراوتی که پیش این داشت ناندہ بعد از غنیمت است خواجہ ولیسی که از زراغت عمارت صاحب و قضا اسدت محض بحیث مرست این با غ او را کروی سرمه ساخته پیش از ساعت کوچ از دارائی خلاف آگرہ بخست فرموده بودم و بقدر ترتیب و مرست نموده مجده ٹائیکید کرد و شد که اکثر درختهای کنه بے طراوت ادار و ساخته نهایتی تازه بشاند عاتی نبی کی از سرمه نوین از اداره عمارت ہائی قدمی را تغییر نمایند و دیگر عمارت از جام و غیرہ در جای مناسب بگشتد که اساس نہ کوین تلخی دوست بیگنے

ک از گلکیان خدالله خان است بنصب هفتاد و پنجمین سوار سر فراز گشته مظفر حسین پسر وزیر خان بنصب هشتاد و نهم روز مبارک شنبه نوزدهم حسب الالتماس فرزند سعادت سند شاہجهان بمنزل او تشریعت از زانی فرمودم بجهت والاوت فرزندی که حق حل داعلی کر است فرموده جشن عالی آراسته پیشکش کشیده ازان جمله شمشیر نمایی کیس آویز که کار نمکبیت و قبضه و بند باز آن از شیلم فرنگ تراش ترتیب یافته اختن پاکیزه و مطیوع ساخته شده و گرفتگیت که راجه بکلاهه و مرہان پور آن فرزندگزار نماینده بود چون آن فیل خوش صورت و خوش فعل است داخل فیلان خاصه حکم شد مجموع قیمت پیشکش اخچه قبول و مقبول آفتاب دیک لک دیسے هزار روپیه بماله هاوولی نفت های خود گذرانید درین ایام سید بازی بیخاری نوجبار صوبه بکریکه اس زنگ که در خود آورده در خانه پرورش داده پیشکش فرستاده بود و نظر گذشت بغايت خوش آمد از قسم مارخور و قوچ کوهی بسیار دیده شد که در خانه پرورش یافته اما زنگ نظر و رنیاد دید فرمود مرگ باز بربری بکجا نگاه دار نداشته بخت شود و نتایج بهم رسید بیکنی بارخور و قیچار ندارد سید بازی بی خصوصیات گذشت سوار سر فراز شد روز و شنبه بست و سوم مقیم خانه انجلعت و اسپ فیل و کبوه هر صحن سر فراز ساخته بصوبه های غیرهنگام روز یک شنبه بست هم برلب آب بیاه جشن فرزند اقبال مند شاہجهان ترتیب یافته و هم درین روز راجه بکرها جیعده بکجا صدر قلعه کانگره اشتعال دارد بجهت عرض تعقیبی مدعايات حسب الحکم بدرگاه آمده سعادت آشانبوس در پاکهار روز و شنبه سے م فرزند شاہجهان بجهت دیدن عمارات دولت خانه که تبازنگی احداث یافته و در روز خصوصیت گرفته بلا ہور شناخت راجه بکراجیت بعنایت خیز خاصه و خلعت و اسپ سر فراز گشته بخدمت محاصره قلعه کانگره مراجعت نموده روز کم شنبه دوم مہین ماہ آئی با غ کلانور بورود موکب مسعود آراستگی یافت درین زمین حضرت عرش آشیانے بتحقیق خلافت جلوس فرموده اند چون خبر نزد دیک رسیدن خان عالم بدرگاه در سید هر روز یکی از بندھارا بجهت سر فرازی او پر سم استقبال فرستاده با اواح و اقسام مرآحمد فوازش پایی عزت و منزلت او افزو دم و عنوان فرامین را بصرعی یا می بدمیه مناسب مقام زنیت بخشیده بعنایت های سر شاهم مخصوص ساختم از جله کیک مرتبه عطر جهانگیری فرستاده این مطلع بر زبان قلم آمد سه

پویت فرستاده ام بی خوش	اگر آدم ترازو و در هر بی خوش
------------------------	------------------------------

روز مبارک شنبه سویم در بارع کلانور خان عالم بسعادت آشانبوس سر فرازی یافت صد هزار روپیه بصیره نذر آورده پیشکش خود را بپرور خاکه گذرانید زنیل بیگ ایچی برادر مثا و عباس با مرسل شاهی ولغاییں آن دیار که پیغم سوغات ارسال داشته اند تعاقب می رساند

شبیه شاه برادرم را بسیار بسیار خوب کشیده بود چنانچه بگرس از بندھا سے ایشان نو دم عرض کردند که بسیار خوب کشیده هم درین
تاریخ قاسم خان با دیوان و نجاشی لا ہور دولت زمین بوس دریافتند لشند اس مصور بغاہت فیل سرفراز شد بابا خواجه که از لکمیان
صوبہ قندھار راست بنصوبہ پهزاری ذات و پانصد و پنجاہ سوار متاز گشت روز سه شببہ سشم مارالہ مامی اعتقاد الدولہ لشکر خورہ مسلمان
داو با آنکه ضبط صوبہ پنجاب بعد و کلے ایشان مقرر است و در بندھوستان نیز حاگیکی تفرقہ دارند پنج ہزار سوار بظفر در آور دن چون
و سعیت کشیر آنقدر نیست که محصولش بجمعی که ہموارہ ملازم موکب اقبال اندو فاکند و از طفیلہ منفعت رایات جلال نیز غلات
و جو بابت ہے تغیر اعلیٰ رسیده بود بجهت رفاقتی عالمہ خلائق حکم شد که بندھا سے که در کاب اند سامان مردم خود نو وہ معدودی
کہ ناگزیر اندر ہمراہ گرفته تتمہ بحال جاگیر خود ہا رخصت نمایند و ہمین در تخفیف دادن چارواہا دشائی چیزیں نہایت تاکید و احتیاط امری
دارند روز مبارک شنبہ و ہم فرزند اقبال مند شاہ ہمچنان از لا ہور آمدہ سعادت قد بوس دریافت جانگیر قلمیان راجلعتی ہب
و فیل سرفراز ساختہ با برادران و فرزندان بصوبہ دکن رخصت فرمودم و رین تاریخ طالب آسلے بخطاب ملک الشرعا لعنت
امتیاز پوشیدہ حل اواز آمل است یک چندی با عقائد الدولہ می بود چون ربہ سخنیش از ہمگنان در گذشت در سلک شعری
پاسی تخت منتظم گشت این چند بیت از وست۔

زغاریت چنستہ بربهار فتحما است	اک گل بست تو از شلخ تازہ ترمانہ	لباز گفتہ چنان سترم کے گئے	دوہان بر جزو زخمی بود و پر شد
عشق در اول و آحسنہ ہمہ ذوق است و ساع	این شرابے است کہ ہم بختہ و ہم خام خوش است		
گمن بجای جوہر آئینہ بودے	بے رو نا ترا بتو کے می نمودے	دولب دار ملکی در می پستے	یکے در غدر خواہی بڑی بستے
روز دوشنبہ چهار و ہم حصینہ پسر سلطان	تو ام ریاضی گفتہ گذر رانی بد		
گردے کے تراز طرف دامان ریند	آب از رخ سرمه سیمان ریند	اگر خاک درت باستخان بفشارند	از دی عقیق جین شامان ریند
معتذخان در نیو قوت ریاضی خواند مرالبغا است خوش آمد و در بیاض خود نو شتم			
نہیم بفرار خود چشانی کر چہ شد	خون رینزی و ستین فشانی کر چہ شد	ای غافل ازانکہ تنی بچڑو چہ کرد	خاکم نیشاڑتا بدلی کر چہ شد
طالب مقام نے الاصل است در غنوان شتاب لمباں تجوید و قلندری گذاش بکشیر اقتاد و از خوبے جاو طافت آب ہوا			
دل نہاد آن لکھ شدہ توطن و تاہل اختیار کر و بعد از فتح کشیر بخشدست عرش آشیانی پوستہ در سلک بندھا سے درگاہ انتظام			

است محل نزول موکب اجلال و اقبال گشت چون این کوہستان از شکارگاه های مقرر است حسب الحکم قراولان پیشتر آمده چرگه ترتیب داده بودند روز کم شنبه غرہ اسفند اردنه ماه آنکی شکاری را از شش کروه ساخته رانده روز سیارک شنبه دویم شباخ چند در آوردن مکی صد و یک راس از قوه و چکاره شکار شد چون هما بست خان مدتها بود که از سعادت حسن و محرومی داشت به این احکم فرموده بودم که اگر از شق آن هم اطمینان حاصل شود باشد و از هیچ رکه زول نگرانی ندارد افواج را در توانی خجالت گذاشته چریده متوجه درگاه شود درین روز سعادت آستانه بوس دریافت صدمه زدگز رانید خان عالم بنصب پنجه زاری دست و سه هزار سوار سرفراز گشت مقارن این حال عرض داشت نور الدین قلی از راه پنج رسید نوشته بود که گریو چهاراخن الامان اصلاح داده هموار ساخته بودم قضا را چند شب از زربارندگی شد و بالای کوتل باز تفاصیل سه دفعه برگ افتاده بسیار می باشد اگر بیرون کوہ تایک ماه توقف نمایند عبور ازین راه عیسی است والا دشوار می نماید چون عرض ازین عذر میست دریافت موسم بهار و شگوفه زار بود از توقف فرسنگ از وست می رفت ناگزیر عطف عنان نوده برآه پگلی و دستور هنفست رایات اقبال اتفاق افتاد روز جمهور سوم از دریایی بست عبور واقع شد با آنکه آب تا کمر بود چون بغايت هند میرفت و مردم در گذشتن محنت می کشیدند حکم فرمودم که دویست زنجیر فیل بر سر گذره بارده اسباب مردم بگذراند جمعی که ضعیف و زبون باشند نیز سواره عبور نمایند تا آسیب جانی و مالی به نامراوی نرسد درین تاریخ خبر فوت خواجه جهان رسید او از بنده بایه قدم و خدمتگاران زمان شاهزادگی بود اگرچه در آخر از ملازمت من جدا شده روزی چند بندست عرش آشیانی پیوست چون بجا بیگانه نزفت بود برخاطر می خندان گران نیامد چنانچه بعد از جلوس رها یتی که در محیله و نگذشته بود فرمودم تا آنکه بنصب پنج هزاری ذات و سه هزار سوار سرفرازی یافت و شرح احوال او به تقریبات درین جریمه اقبال ثبت اتفاق داده خدمات عده را نشاند شد و در کارهای طرفه کردی داشت غایی از کسب قابلیت واستعداد ذاتی او و دیگر جزئیات که پیرایه جو هر انسانی است بلنفی بود درین راه ضعف قلبی بهر سایده روزی چند با وجود تک و سیاری در رکاب سعادت لبهر بود چون ضعف او اشتد او یافت از کلانور رخصت گرفته بلای هور شناخت و در اینجا با جل طبعی در گذشت روز شنبه چهارم ماه ذکور قلعه رهتاس نخیم اردوی طفر قرین گشت قاسم خان را بغايت اسپ و شمشیر و پشم نرم خاصه سرفراز ساخته رخصت لا ہور فرمودم با غچه بر سر راه واقع بود سیر شگوفه کرده شد درین منزل تیهو جه رسید گوشت تیهو از کباب لذیذ تر است روز یکشنبه پنجم میرزا حسن پسر میرزا رستم بنصب هزاری ذات و چهارصد سوار ممتاز

گشت بصوبہ دکن تعین شد خواجہ عبد اللطیف تو شیخی نیز بمنصب ہزاری ذات و چار صد سوار سرفرازی یافت درین نہ من
لگنے بظر در آمد درون سفید و بیرون سرخ دلپختے درون سرخ و بیرون زرد بفارسی لا لہ بیگانہ میگویند و بندی تمل بمعنے
زمین است چون گل کنول شخصیں آب است این را تمل کنول نامیدہ اندیعینی کنول صحرا کی روز مبارک شبیہ نہم عرض داشت
دلاور خان حاکم کشیر نوید رسان فتح کشوار گشت تفصیل این احوال بعد از رسیدن او پایا یہ سر بری جاہ و جلال رقم داده
کلک و قابع بگار خواجہ شد فرمان مرحمت عنوان با خلعت خاصہ و خبر مرخص فرستاده مخصوص یک سالہ ولایت مقتوه بجلد دادی
این پسندیده خدمت عنایت شد روز سه شبیہ چار دھم مقام حسن ابدال محل نزول رایات جلال گشت چون یقیات را و
خصوصیات منازل و دشمن و قابع یورش کابل مرقوم غده بتمکار پرداخت ازین جاتا کشیر منزل نیزل نوشته خواهد شد
انشادا نہ تعالیٰ از تاریخ کے بمنزل اکبر پور بمارکی و خیریت از کشتی برآمده تا حسن ابدال پکصد و هفتاد و هشت کروہ سافت
در عرض شخصیت و نہ روز بکپل و ہشت کوچ دیک مقام طو شد چون درین منزل چشمہ پر آبے و آبشاری دو حضی در غایت
لطافت و اتفاق است دور روز مقام فرموده روز مبارک شبیہ شانزد و هم جشن و زن قمری ترتیب یافتد سال پنجاہ و
سویم بحسب شهور قمری از عزایین نیازمند درگاه بمارکی آغاز شد چون زین منزل کوہ کوہ کوہ کوہ کوہ کوہ کوہ کوہ
بوده بیک دفعہ عبور ارد و سے گیلان پوے دشواری نو د تقریباً کشیب و فراز بسیار در پیش
وقت فرموده باسودگی تشریف آرند مدار الملک اعتماد الدوّلۃ الْعَالَمِیَّیَن و صادق خان تجشی داردت خان میر سامان با عملہ
بوتاں دکار خانجات بمرور عبور نایند و محین پرستم میرزاے صفوی خان عظیم و جمعی از بندہ ها برآ و پونخ رخصت یافتند
دو سوکب اقبال جریدہ با چندے از منظور ان بساط قرب و خدمتگاران صدری روز جمعہ سه شنبہ کروہ کوچ نویہ
در موضع سلطان پور منزل گزید درین تاریخ خبر گوت رانا امر سنگور رسید که دراد دیپور با جل طبع مسافر را و عدم شد جگت نگم
نپیرہ و بھیم پسراو که در مازمت می باشدند جمعت سرفرازی یافتند و حکم شد که راجه کشداں فرمان مرحمت آمیزرا خطاب
رانا و خلعت و اسپ و فیل خاصہ بجهت کنور کرن بروہ مراسم تعزیت و تهنیت تقدیم رساند از مردم این مرزو دوم استیاع
افتاد که در غیر رایم برسات که اصلاح اثرے از ابر و صاعقه نباشد آوازے ماند بعده ای
کوہ را گرج نی نامند بعد از یک سال دو سال البته چین صد ایے ظاہری شود و این حرف را مکرر د خدمت حضرت
عش آشیا نے نیز شنیده بودم چون خالی از عزابتے نیست نوشته شد و العلم عند الله روز شبیہ ہیز و هم چهار کروہ نیسم

گذشتہ در موضع سنجے نزول اجلال واقع شد ازین منزل داخل پر گئے ہزار افاف لفست روز یکشنبه نوزدهم سه کروہ و سه پاڑ دار نور دیده بیضعن نو شمرہ منزل شد از نیجا داخل دہنتور است چند آنکہ نظر کار میکر دھلک باسے بزرگ میان محل قتل کنوں و قطعہ محل سرشت شکفتہ بود و بنا بست خوش فی نمود روز دو شنبہ سبتم سه و نیم کروہ کوچ کردہ در موضع سلہر و رو و موکب سعد اتفاق اتفاق دهابت خان از قسم جواہر و مرصع آلات موازے شصت ہزار روپیہ پیش کش گذرانیست درین سر زمین گلی نظر در آمد سرخ آتشین با ندام محل ختنے اما از و خرد تر و چندین محل کیجانیک بیکدیگر شکفتہ از دور چنان نماید کہ گویا یک محل است در خلش مقدار درخت زرد آکمی شود درین دام کوہ خود رونیر بسیار بود و نبات خوب شبوی رنگش از بفشه کمتر روز سه شنبہ بست و یکم سه کردہ طے نموده ذر موضع لملکے نزول اقبال واقع شد درین روز جهابت خان را بخدمت بنگش رخصت فرموده اسپ و فیل خاصہ و خلعت با بوستان مرحمت نمودم امر و زمانی منزل تقاطر بود شب کم شنبہ بست و دوم نیر باران شد وقت سحر برف بارید و چون اکثر راه بسته بود از باران لغزدگی بہر سانید چار و ایسے لا غرہر جا افتاد بر نخاست بست و پنج زنجیر فیل از سرکار خاصہ شریفہ تصدق شد بجهت باریدگی دور روز مقام فرمودم روز مبارک شنبہ بست و سیم سلطان حسین زمیندار پگلی دولت زمین بوس دریافت اینجا داخل ملک پگلی است از غرایب اتفاقات آنکہ در وقایت حضرت عرش آشیانی میر فتنہ درین منزل برف باریده بود و المحال نیر باریده درین چند سال اصلاح برف باران ہم کم شد و بود روز جمعہ بست و چارہم چار کروہ طے نموده در موضع سوانگر محل نزول موکب منصور گشت درین را و ہم اچنہ بسیار بود و درخت زرد الو و شفیل پنچ سحر احلاک گوفہ کردہ سراپا در گرفتہ بود و درختہ صنور چون سر دیده را فریب میداد روز شنبہ بست و خیم قریب بسہ و نیسم کردہ در نور دیدہ ظاہر پگئے بور و دموکب سعد اراستگی یافت روز یکشنبہ بست و ششم بیکار کبک سوار شدہ آخر ہائے روز بالہاس سلطان حسین بنیزل او قشریت بردہ پایہ عرض در امثال واقران افرودم حضرت عرش آشیانی نیز بنیزل او قشریت بردہ بود از قسم اسپ و خبر و بازو جره پیشکش کشید اسپ و خبر باو خشیده فرمودم کہ بازو جره را کمر ریستہ آنچہ برآید نظر خواہد گذرانید سرکار پگئے سے دوچ کردہ در طول دبست و پنج در عرض است مشرق روی کوہستان کشمیر و بہست مغرب اٹک بیارس و بجانب شمال گنور و بجانب جنوب سگھر واقع است پنچ در زمانی کہ صاحبان گیتیستان فتح ہندوستان نموده بدارالملک توران عنان اقبال معطوف داشته اندر میگویند

کر این طایفه را که ملازم رکاب نصرت قبایب پودند درین حد و مقام مرحمت گذاشتند که ذات ما قافت مشخص
منید اند که دران وقت کلان ترا نیما که بود و چه نام داشتهحال خود لا ہوری محض اند و بزبان چنان تسلکم و حقیقت مردم و حضور نیز برین
تو پاس است در زمان عرش آشیانی شاہرخ نامی زمیندار و حضور بودا الحال بہادر پسراست اگرچہ با هم سبب خوبی و پیوند دارند
لیکن ظریف که لازمه زمینداران است بهمیشه بسرحد و حدود میباشد آنها پوسته دولتخواه آمده اند سلطان محمود پدر سلطان حسین شاہرخ
هر دو در وقت شاہزادگی در ملازمت من رسیده بودند با اگر سلطان حسین هفتاد سال است در توامی ظاهری او اصلاحاتوری راه
نیافرته و تاب و طاقت سواری و ترد و چنانچه با بد دارد درین لک بوزه می سازند از نان و برنج که آن را سریگو نمیغایتاً
از بوزه بسیار تند تر و مدار خوراک این مردم بر سر است و هر چند کنه ترا باشد بپراست و این سر را در خم کرده و سرخم را
محکم نمایند و سال دو سال در خانه بگاه می دارند و بعد ازان زلال روئے خمر اگرفته آزرا آپه نی نامند و آچھے وہ ساله
همی باشد و پیش آنها هر چند کهن سال تر بپراست و قل مدت یک سال است سلطان محمود کاسه کاسه ازین سریگرفت و لاجر عه
قی کشید سلطان حسین هم ملصوم است و بجهت من از فرو اعلایش آورده بکیار برای امتحان خوردم پیش ازین هم خورده شده
بود کیفیت مشی است اما خاصه از کر خته نیست معلوم شد که اندک بیگی هم بمراه می سازند در خمارش غلبه میکند اگر شراب
بناشد بالضرور بدل شراب تو انداز میوه ها زرد آلو و شفتالو و امرود می شود چون تربیت نمی کند هم خود رودست و
مهد ترش دنار خوش می باشد از سر شگوفه آنها مخطوطاتی تو ان شد خانه و منازل هم از چوب است بر دش اهل کشیر می سازند
جا نور شکاری هم میرسد اسب و استر و گاو و گاو و میش می دارند و بز و مرغ فراوان است استر ش ریزه می شود بجهت
بارگران بکار نمی آید چون بعض رسید که چند منزل پیشتر آبادانی که غله آنجا باور و می طفر قرین کفايت کند نیست حکم شد
که پیشخانه مختصر لقدر احتیاج و کار خانجات ضروری بمراه اگرفته فیلان را تخفیف و حنده و سه چهار و وز آزو قه بگیرند و از ملازمان
رکاب سعادت چند بے بمراهی گزیده بحقیقت مردم بپراست و گی خواجه ابوالحسن بخشی چند منزل عقب می آمده باشند و باکمال
احتیاط و تاکید سبق تعدد زیجی فیل بجهت پیشخانه و کار خانه جات ناگزیر نمود منصب سلطان حسین چهارصدی ذات رسید
سوار بود درین وقت بمنصب سه شصت صدی ذات رسید و پنجاه سوار سر فراز بے یافت و خلعت و خبر مرصح فیل
هر حست فرمودم بہادر حضوری بکک شکر بیگش تعین است منصب اور از اصل داضاوه دو صدی ذات رسید و یک صد
سهاد حکم شد روزگم شنیه جیبت و ننمی پنچ کروه و پیکاوا کوچ نموده از پل رو خانه نین سکهه گذشتہ منزل گزیدم این نین سکم

از طرف شمال بجانب جنوب سیر و دواین رو دخانه از میانه کوه واروک کما بین ولاست بد خشان و تبست واقع است برآمده
پذین در نیجا آب مذکور رو شاخ شد بجهت عبور رشک سفید حسب الحکم دلیل از چوب مرتب ساخته بودند یکیه در طول هشتاده
در عده و دویم چهارده و در عرض هر کدام پنج درع و درین مکان طبق ساختن پل آن که در نهاده شاخدار بر روی آب
می اندازند و هر دو سر آن را بسیگ بسته شحکام میدهند و تخته چوب های سطی بر روی آن انداخته بینچ وطناب توئے
مضبوطی سازند و بازک مرسته سالما سال بر جاست القصه فیلان را پایا بگذرانیده سوار و پیاده از روی پل
گذشت سلطان محمود نام این رو دخانه را نیم سکه کرد و یعنی راحت چشم نام نهاده روز مبارک شنبه سه ام تیر بس
و نیم کرده در نور و پر لب رو دخانه کشن گنگا نزل شد و درین راه گوئله واقع است بغایت بلند ارتفاع آن یک دینم
کرده سر شیب یک و نیم کرده داین کوتل را پیم در نگ می نامند و جه تسمیه آن که نزبان کشمیری پیبه را پیم بیگو نیمه
چون حکام کشمیر دار و غله لماشته بودند که از بار پیبه تغایب نیم و درین جا بجهت گرفتن تنعاد زنگ می شد بنا برین پیم
در نگ شیرت یافته و از گذشت پل آبشار است و در نهایت لطفت و صفا پیاره ای معتاد را بر لب تبدیل
وسایه در خست خورد و وقت شام نزل رسیدم بین رو دخانه پلے بود از قدیم پنجاه و چهار و ربع و در طول دیگه نیم
در عرض که پیاده امی گذشتند حسب الحکم پل دیگر در محاذی آن ترتیب یافته طول پنجاه و سه در عده و عرض سه در عده
چون آب عمیق و تند بود فیلان را بر هننه گذرانیده سوار و پیاده داسپ از روی پل گذشت حسب الحکم
حضرت عرش آشیانه سر ایگ از سنگ و آنک در غایت شحکام بر فراز پشت شرف برآب آساس یافته
یک روز به تحول مانده معتمد خان اپیشور فخر تاده شده بود که بجهت تخت نشستن و آراستن جشن نوروز
سرزینه کار اتفاقع و اتفاقا ز داشته باشد اختیار نماید اتفاقا از پل گذشت شرف برآب
پشت واقع بود سبز و خرم بر فراز آن سطح پنجاه در عده گویا کار فرمایان قضا و قدر بجهت چنین روزیه میبا
داشته بودند مشارکیه لوازم جشن نوروزی را بر فراز آن پشت ترتیب داده بود بغایت مستحسن اتفاقا و معتمد خان
مور و تحسین و آفرین گشت رو دخانه کشن گنگا از طرف جنوب می آید و بجانب شمال سیر و آب بہت از سمت شرق
آمده بر رو دخانه کشن گنگا پیوسته بطرف شمال جاری است۔

جشن پا زده همین نوروز از جلوس ہمايون

تحمیل نیر غلام مراد بخش عالم شرف خانہ محل روز جمعه پا زده هم شهر بیج الثانی سنه کیمسار و بست و نہ ہبڑی بعد انقضای دوازده و نیم گھنٹی کہ بیخ ساخت بخوبی باشد اتفاق اتفاق دسال پا زده هم از جلوس این نیاز مند درگاه آنی ببارکی و فرخی آغاز شد روز شنبه دوم چهار کروہ و نیم پاؤ کوچ نودہ در موضع گرمنزل گزیدم درین راه کوتل بنو و بعد رسنگلارخ داشت طاؤس در راج سیاہ ولنگور که در ولایت گرم سیرمی باشد و بدہ شدن طاہر در سرمهیر ہرمی تو اندر بود از نیخاتا کشمير ہر جراحت برکنار دریاے بست است و جانب کوه واقع شد و از ته دره آن بغايت تندی پر جوش و خوش میگذر و ہر چند پیل کلان باشد نی تو اندر پاے خود را قائم ساخت فی الفور می غلطار وے بردو سگ آبی هم دارد در روز یکشنبه سیکوم چهار کروہ و نیم طی نودہ در موسران نزول فرموده شب جمعه سو داگران که در پرگناہ بارہ هول توطن دارند آمدہ طاز است نو دند و جه تسمیہ بارہ مولہ پرسیدہ شہ عرض کردند کہ باراہ بزرگان ہندی خوک رامیگویند و مولہ مقام را ایعنی جائے باراہ و از جملہ او تار که در کیش ہنو و مقرر است یکے اوقات باراہ است و باراہ مولہ بکثرت استعمال بارہ مولہ شده روز دوشنبه چهار مردم و نیم کروہ گذشتہ در ہولیاس منزل گزیدم چون این کو ہمارا بنا یافت تینگ و دشوار نشان می دادند و از بحوم مردم عبور بصوبت وزحمت پیسر میشد بمعتمد خان حکم فرمودم کہ غیر از اصفهان و چندی از خدمتگاران ضروری بچ کس را انگذازند که در رکاب سعادت کوچ کنند و آردو را ہم یک منزل عقب می آور وہ باشد اتفاقاً مشار الیہ دیرہ خود را پیش ازین حکم روانہ ساخته بود بعد ازان بمردم خود می نویسید کہ در باب من چنین حکم شده شاہ بھر جاکہ رسیدہ باشد تو قفت شاید برادران او در پاے کوتل ہولیاس این خبر را شنیدہ ہمانی دیرہ خود را فزود می آردند و زہ ما نیکہ موکب اقبال فریب بمنزل او رسید برف و باران باریدن آغاز کرد ہنوز یک میدان را طے نشده بود کہ دیرہ او نہایان شد طور این موهبت را از اتفاقات غیبی شمرده با اہل محل منزل مشار الیہ فرود آمدہ از آسیب سرما و برف و باران محفوظاً ماندیم برادران او حسب الحکم کس بطلسب و دانیغه

و رد قیمتکه این مژده با دیرسید که فیلان و پیشخانه بر فراز کوتل برآمده راه رانگ ساخته اند چون سوار گذشتند متعدد رنود از غایت شوق و ذوق پیاده سراز پاشناخته و عرض دو ساعت و نیم کروه مسافت طے نموده خود را به لازم است رسانید و بزبان حال این بیت میخواند.

آمد خیالست نیم شب جان دادم و شتم	نمیلت بود در لیش مرانگه چو جان در رسید
----------------------------------	--

آنچه در بساط او بود از نقد و جنس و تابع و صاحت تفصیل کرد بضم پانداز صورض و اشتعه همه را با وخشیدم و فرمودم که متای دنیا در حشم هست اچ ناید جو هر اخلاص را بهای گران خرد اریم این اتفاق را از اصل اخلاص و تائیدات طالع او باشد و که مثل من باد شاهی با اهل حرم خود بکشان روز و رخانه او بر احت و آسودگی بسر برداور او را از اشغال و افراط و انباء خبص سرفانی نصیب شود روز سه شنبه نیم دو کروه گذشتند در سوی که ای نزول اجلال اتفاق افتاد سر و پاس که در برداشتم به معتمد خان مرحمت فرمودم و منصب او اصل و اضافه هزار دلار پانصد می ذات و هزار و پانصد سوار حکم شد و ازین منزل داخل سرحد کشیمیر است و درین کوتل ببولیاس یعقوب پسر بیوف خان کشیمیری با فوج منصوره حضرت عرش آشیانه که راجه بیگلوان داس پور راجه مان سنگ سردار بود چنگ کرد و اند درین روز خبر رسید که سه را ب خان پسر رشتم میرزا و آب بست عراق بحر خناگشت تفصیل این اجمال آنکه او حسب الحکم یک منزل عقب می آید و در راه بخار اطرش میرسید که بدر یاده خود کند با آنکه آب گرم میرسد و هر چند مردم مانع آمدند و گفتن که درین قسم نهادنے سر دلبے صرور در چین در پایا ز خار خونخوار که فیل مست را می خلطاند در آمدن از آئین حرم و احتیاط دور است بحروف آنها میشه نمی شود و چون وقت ناگزیر در رسیده بود از غایت خود را میزد و جمالت با عقاید و اعتماد شناور تی خود که درین فن بله لظیر بود بجهد ترمی شود و با یکنفر خدمتیه دیک کس دیگو کشناور ره میدانستند بر فراز سنگ که بر لب آب بود برآمده خود را بر پایمی انداز و بجز و افتادن از تلاطم امواج نمی تواند خود را جمع ساخت و بشناور بی پرداخت افتادن همان بود و فتن همان سه را ب خان با خدمتیه خست حیات بسیل فنا در و او دکشی گیر بعد جان کندن کشته و بخوبی اسفل سلامت رسانید میرزا رشتم را غرایب الفتی و تعلق و مجھتے بین فرزند بود و راه پیچ از شنیدن این خبر جانکاه جامی شکیبایی چاک زده بیتای بیه و اضطراب بسیار ظاهر می سازد و با جمیع متعلقان خویش بیاس ماتم پوشیده سر و پاره نه متوجه مازمت می شود و از سوز و گداز ماورش چه نویسید اگرچه میرزا دیگر فرزندان هم دارد غایتی پیوند

ذل باین فرزند و اشت عمر آن بیست و شش سال بود در بند وق افزایی شاگرد رشید پدرش بود سواری فیل و ار اچوب بسیار است در پوش گجرات اکثر ادقات حکم می شد که در پیش فیل خاصه سوار شود و در سپاه گیری خیلے چیان می بود روز نهم شبیه ششم سنه کروه طلبی نموده در موقع ریوند منزل شد روز بارگ شنبه سفتم از کوتل کوارست عبور فرموده در صومعه و چمه ترول اقبال الفاق افتاد و مسافت این منزل چهار کروه و یک پاو است کوتل کوارست از کوتل می باشد صعب است و آخرين کوتل این را به است روز جمعه هشتم قرب بچهار کروه می نموده در موقع بلند منزل شد درین راه کوتل نبود بعد روز شنبه داشت صحراء خرا و چمن هم پیشگویه و اذاع ریاحین از نزگی و نفعه و گلهای غریب که مخصوص این مک است پیشتر در آمد از جهابگلی دیده شد که برهیات عجیب پنج شش گل نار نخه زنگ زنگ سرنگون شکفتہ و از میان گلهای برگی چند سپهر برآمده باز عالم انناس نام این گل بولانیگ است و گل دیگر مثل پی بر دور آن گلهای ریزه باز ام یا سمن زنگ دلخضیه کبود و لعنه سرخ و در میان نقطه زرد بناست فوشناد موزون نامش لدر پوش و پوش علی العموم رامی گویند رغوان زنده هم درین راه فراوان است گل کشیر از حساب دشار بیرون است کدام بار افیسیم و چند توان نوشت اچه اقیازی دبار در مptomی گرد و درین راه آبشاری برس راه واقع است بناست عالی و نقیس از جای بندی ریز درین راه آبشاری باین خوبی دیده نشده لحظه توقف نموده هشتم و دل را از جای بندی تباشانے آن سیراب ساخته و در شنبه نهم چهار کروه و سه پاؤ کوچ فرموده باره موله عبور موكب منصور الفاق افتاد باره موله از قصبه می باشد مقر کشیر است و از خیا مل شهر چهار و ده کروه مسافت است و بر لب آب بدت واقع شده جمی از سوداگران کشیر درین قصبه توطن گزیده مشرف بر لب آب مغازل و مساجد ساخته اند آسوده و مرفا الحال روزگار بسیاری بز حسب الحکم هشیش از ورود موکب سعد و کشی می باشد آراسته درین مقام میباشد اشتہ بودند چون ساعت در آمدن روز و شبیه اختیار شده بنا برین و پهراز روز یکشنبه و همگذشته بشهاب الدین پور در آدم درین روز دلاور خان کا کر حاکم کشیر از کشتوار رسیده دولت آستانه بوس دریافت بفنون عواظت روز افزون بادشاہ و گوناگون نوازش خسر وانه سرفرازی یافت الحق این خدمت را چنانچه ماید تقدیم رساید و امید که حضرت و ایوب العطا یا جمع بند خانے با اخلاص راجبن افزوز عزت گرداناد کشتوار رسیدت جنوب کشیر در این است از معموره کشیر را متزل الله حاکم کشیر کشتوار است شخصت کروه مسافت پیو و آمد تباخ دهم شهر پور راه الی سنه چهار و هم دلاور خان با و پیاره نظر سوار و پیاره جنگی غریب است فتح کشتوار بیش نهاد هم است ساخته حسن نام پیش خود را باگرداند میر بحیر بجا فلت شهر در است

سرحدہ مقرر داشت و چون گوہر چک وایبہ چک بد عوی و راثت کشیر در کشتوار و نواحی آن سرگشته وادی خلاالت و اوبار بودند بیست نام کی از برادران خود را با جمی در مقام دیپوک متصل کو تل پیر چال واقع است بجهت اختیار طگزشت واز منزل مذکور تعمیر افواج نمود و خود با فوجی برآمد گیسین پور شناخت و جلال نام پسر شید خود را بالنصرانه عرب و ملک کشیری و جمعی از بندھائی جانگیری برآمد گیر تعین فز نموده و جمال نام پسر کلان خود را باگردی از جوانان کار طلب برادری خود خود مقرر نموده، چنین دو فوج دیگر بر دست راست و چپ خود قرار واده که میر فتح باشد چون راه برآمد اسپ بیود چند اپسی بجهت اختیار طبرماه گرفته اسپان سپاهی را در کل بازگزرا نموده کشیر فتح استاد و جوانان کار طلب کر جنده راست بیان جان بسته پیادہ بر فراز کوه برآمد و غازیان لشکر اسلام با کافران بد سرانجام منزل بمنزل جنگ کیان تا زکوٹ کی کمی از محکمہ اے غیسم بود شناخته در انخا فوج جلال و جمال که از راهها می مختلف تعین شدہ بودند با ہم پیوستند و مخالفان برگشته روزگار تاب مقادیت نیا درود راه فزار پیش گرفتند و بباوران جان شمار فشیب و فراز بسیار پیار دی ہوت پیوودہ نما در یا اے مرد شناقتند و برسیب آب مذکور آتش تمام اشتعال یافت و غازیان لشکر اسلام ترویجات پسندید و بظور رسانیدند و اپیب چک برگشته بخت بسیار اے از اہل او با لقبی رسید و از کشته شدن ایبہ راجہ پے دست دوں شدہ راه فزار پیش گرفت و از اپل گذشتہ در بندھ رکوٹ که بران طرف آب واقع است تو قفت گزید جمعی از بباوران تیز چلو خواستند کہ از اپل بگذرند بر سرمل جنگ عظیم واقع شد و چند اے از جوانان بیشہادت رسیدند و ہمین دست بیست شبان روز بندھائے در گاہ سعی در گذشتہ شتن آب داشتند و کافران تیرہ بخت بچوم آور ده بہ راغعه و مقابله تقدیری کروند آنکہ حلاورخان ارتکحام تھانجات و سرانجام آذوقہ خاطر جمع نموده به لشکر فیروزی اثر پیوست و راجہ از جملہ سازی و رو بہ بازی و کلار خود را تردد لاورخان فرستادہ التماں نمود کہ برادر خود را با پیشکش بد رگاہ میفرستم چون گناہ من بعفو مقرر دن گرد و دیم و ہراس از خاطر من زاہل شود خود نیز برگاہ گئی نیا رفتہ آتنا بوس نما یکم دلاورخان بخون فریب آمیزگوش نیڈا خلخ نقدر صفت را از دست نماده فرتادھائے راجہ را بے حصول مقصود خصت فرنوده در گذشتہ از آب اہتمام شایستہ بکار بر جلال پسر کلان او با جمعی از نہگان بحر شجاعت و جلاعت بالا اے آب رفتہ بشادری دلاوری ازان در یا اے زخار خونخوار گور نمودند و بمخالغان جنگ سخت در پیوست و بندھائے جانباز ازان طوف ہنوم آور ده کار براہل او بارتگ ساختند آنها پر ٹکب مقادیت در خود نیا قلعہ تختہ پل راشکستہ راه گزین پیش گرفتند و بندھائے لصرت قریب باز اپل را اتحکام داد و بقیہ لشکر را گزرا نمیدند

دلاورخان در بمندر کوٹ سعکر اقبال آر است و از آب مذکور تادر یا پے چناب که اعتضاد توی این سیاہ بختان سپه و تیراوز از مسافت بوده باشد و در کنار آب چناب کوهی است مرتفع عبور ازان آب پوشواری میسر و بحیث آمد و رفت سیاده بالمنامه ام سبیر تعییه نموده در میان دو طناب چوب یا مقدار یک یک دست بپلوے یک دیگر مستحکم ببند یک سر طناب را بقده کوه و سرو یگر را بر از اطرف آب مضبوط می‌سازند و دو طناب دیگر یک گز ازان بلند تر تعییه می‌نمایند که سیاده یا پے خود را بران چوب یا هناده ببرد و دست طنامه همایه مباراگرفته از فراز کوه برشیب میرفتہ باشند تا از آب بگذراند و این را با صلطاح مردم کوہستان زم په گویند یہ راجا منظمه بین زم په داشتهند ہے بند و پچی و تیرا مدار و مردم کارے شہکلام داده خاطر جمع نمودند و دلاورخان جالہ ہا ساخته بشی ہشتاد نفر از جوانان دلیر کار طلب برجال نشا نیزه نیخواست که از آب بگذراند چون آب و رغایت تندی و شورش میگذشت جا بیل فارفست خویست هشت نفر از ازان جوانان عزیق بجز عدم شدن داده آبروے شهادت یافته و وہ نفر بست و بازوے شناوری خود را بس اعلیٰ سلامت و ساییدند و دوکس بر از اطرف آب اقتاده و رجنگ ارباب ضلالت اسیر شدند القصه دلاورخان تا چهار ماہ و د روز در بمندر کوٹ پاے ہمت افسرده سعی در گذشتنه داشت تیر تیر بیدن مقصد نمیرید تا آنکه زمینداری راه بری نمود از جا کے که مخالفان را گمان گذشتنه بند زم پلسته در دل شب جال پسرو دلاورخان با چندے از بندہ همایه در گاه و جمیع از افعان از قریب بد ویست نفر از ازان راه بس امت گذشتہ شنگلام سحر بله خبر رسیده اج دسیده کرنا یا فتح بلند آوازه ساختند چندی که برگرد پیش را جه بودند در میان خواب و بیداری سراسیمہ برآمده اکثری علماء تیغ خون آشام گشتند بقیه السیف جان سبک پا ازان در طه بلا بر آور دند دران شور غل کی از پا ہیان برآجہ رسیده خویسند که بزم شیر کارش با تمام رساند را جه فرماد برآور دکھن رسیده ام مرازند و نزد دلاورخان ببرد مردم بر سر او بحوم آورد و دیگر ساختند بعد از گز فقار شست را جه از منقبان او ہکری که بود خود را بگوش کشید دلاورخان از شنیدن این مژده و فتح و فیروزی سجدات شکر آکی تقدیر ساییده بالشکر منصور از آب میور نموده بمندل پر مکنک حاکم نشین آن ملک است و رکم از کنار آب تا آنجا سه کروه مسافت بوده باشد و ختر سنگرام را جه جبو و دختر بیل مرد و پسر را جه باس و رخانه را جه است و از ختر سنگرام فرزندان دار و پیش ازان که فتح شود عیال خود را از ره بے احتیاط بہ پناه را جه جبو ایال دو یگز زمینداران فرستاده بود چون موکب بنصوره نزدیک رسید دلاورخان حسب الحکم را جه را ہمراه گرفته متوجه آستانہ بوس گشت نصر الله عرب را بجیئ از سوار و پیاده بجراست این ملک گذاشت در کشتو اگندم وجو و عدس و ماش دارین فراوان میشو و خلاف کشی بر شملی بکتر داد و زعفران از زعفران کشی بر جھڑو و قریب بیمود دست از باز جره گرفته می شود نایخ و تسبیخ دہند و اند از فرد اعلیٰ بھم میرسد خرپڑہ اش از عالم

خرپزه کشیر است و دیگر سیوه ها از آنگور و شفناک و زرد آلو و امرود ترش می شود اگر تربیت کنند یکن که خوب شود سنه نام زده سکوک که از حکام کشیر مانده یک دنیم آن را بیک روپیه میگیرند و در سواد او عالمه پانزده سنه که ده روپیه باشد بیک هر باد شاهی حساب کنند و دو سیر بوزن هند وستان را یکن نامند و سهم نیست که از محصول زراعت راجه خراج بگیرد مرسر هر خانه در سال ۶ شش سنه که چهار روپیه باشد میگیرد ز عفران را در کل بعلو فه جمعی از راجوتان و هنفه نفر توچی که از قدیم نوکر اند تخواه نموده غایتیا در وقت فردیان ز عفران از خریدار بر سرنی که عبارت از دو سیر باشد چهار روپیه میگیرد و کلیه محصل راجه برج میه است و باندک تقصیر بے مبلغ کلی می ستاند و هر کس را مشمول و صاحب جمیعت یافته باشد اینگخته انچه وارد پاک میگیرند بهجه جبت لک روپیه تجیناً ز راحصل حصه او باشد و در وقت کارشش هفت هزار پیاده جمیع می شود و اسپ در میان آنها کم است قریب پنجاه اسپ از راجه و عذر بارے او بوده باشد محصول یک ساله در وجه العام ولاورخان مرحمت شد از روز تجین جاگیر هزاری ذات و هزار سوار بضابطه جانگیری بوده باشد چون دیوانیان عظام و کرام نق بسته بجا گیر و از تخواه نمایند حقیقت باز قرار واقعی ظاهر خواهد شد که چه مقدار جاست روز دو شنبه یازدهم بعد از دو پیرو چهار یکدهمی بیمارگی و خر خندگی و رعما راسته که تجد دا بر کن رتال احداث یافته درود مرکب مسعود اتفاق افتاد بحکم حضرت عرش آشیانی قلعه از سنگ و آنکه در غایبی استحکام احداث یافته غایباً چنوز ناتمام است یک ضلع آن مانده امید که بعد ازین باتمام رسید از مقام حسن ابدال تا کشیر برآهی که آمده شد هنفتاد و پنجم کروه ساخته به نوزده کوچ و شش مقام که بست و پنج روز باشد قطع شد و از دارالخلافه اگر تا کشیر در عرض صد و پنجاه و هشتاد و شش کروه مسافت پیماید و دو کوچ و شصت و سه مقام طی شده و برآه خشکی که معملاً در این مسافت آورده زمین بوسی فرموده خالی از وجاه است پوشش بروش دوازدهم ولاورخان حسب الحکم راجه کشوار را مسلسل بخوبی آورده زمین بوسی فرموده خالی از وجاه است پوشش بروش اهل هند و زبان کشیری و هندی هر دو میدانند بخلاف دیگر زمینداران این حدود فی الجمله شری ظاهر شد حکم فرمودم که با وجود تقصیر و گناه اگر فرزندان خود را بدرگاه حاضر سازد از صیص و قید نجات یافته در سایه دولت ابر قرین آسوده و فارغ البال روزگار بسیار خواهد برد و الا در یکی از قلاع هند وستان بجیس محله گرفتار خواهد بود عرض کرد که اهل و عیال و فرزندان خود را بسیار می آزم امید وار مرحمت آنحضرت ام بهرچه حکم شود اکنون محل از احوال و اوضاع و خصوصیات ملک کشیر مرقوم میگرد و کشیر از اقلیم چارم است و پیش از خط استوایی و پنج درجه است و طولش از جزایر سینه صد و پنج درجه از قدیم این ملک در تصرف

راجهه با بوده مدت حکومت آنها چهار هزار سال است و کنیت احوال و آسامی آنها در تاریخ راجه تر نگ که بحکم حضرت عرش آشیانی از زبان هندی بفارسی ترجمه شده است تفصیل مرقوم است در تاریخ نه هفتصد و دوازده هجری بورا سلام روئی دهباپزیر فتح سی و دو هزار اهل اسلام مدت دولیست و هشتاد و دو سال حکومت این ملک داشته اند تا آنکه تاریخ هفتصد و فو دو چهار هجری حضرت عرش آشیانی فتح فرموده اند ازان تاریخ تا حال سی و پنجاه سال است که در تصرف اولیا شد و دلت ابد قرن ماست ملک کشمیر و طول از کنل ببلولباس تا فرد تر پناه و شش کروه جانگیری است و در عرض از بست و هفت کرده زیاده نیست دازده کم شیخ ابوالفضل در کبر نامه پنجمین و قیاس نوشت که طول ملک کشمیر از دریا شد کش غنکا تا فرد تر یکصد دلست کرده است و عرض ازده کم نیست از بست و پنج زیاده نه من بحیث اختیاط و اعتماد جمعی از مردم معتمد کار دان مستمر فرمودم که طول و عرض را طلب بکشند تا حقیقت از قرار واقع نوشت شروع بالجمله انجیخ شیخ یکصد و بست کرده نوشت بوضعت و هفت کرده برآمد چون قرار وار است که حد هر ملکه تا جای است که مردم بزبان آنملک میگلم باشند بنابرین از ببلولباس که یازده کرده ازین طرف کش غنکا است سرحد کشمیر تقریباً بین حساب پنجاه و شش کروه باشد و در عرض دو کرده بیش تقاضت ظاهر نگشت و گردی که در عهد این نیاز مند بمحول است موافق صنایع است که حضرت عرش آشیانی بسته اند هر کرده بیز از هزار ورع و در عرض شروع مشود که هر در عربت و چهار نگشت باشد و هر جا کروه یا گزند که مردم از ازان کرده و گنو محول است و نام شهر سری نگراست و دریا شد از میان تموره میگذرد و سرحد په آزادیر ناک میگویند از شهر چهارده کرده برسست جنوب واقع است و بحکم این نیاز مند بسران خشنه عمارتے و با غیر ترتیب یافته در میان شهر چارپل از نگ چوب در غایت آنکه امتیت شده که مردم از ردے آن تردد میگویند راصی طلاح این ملک کنل میگویند در شهر سرید است بغايت عالی از آثار سلطان سکندر در هفتاد و نزد و پنج آساس یافته بعد از مرست ساخته و باز سلطان حسین تمیز نموده هنوز را تمام نمیگیرد بود که قصر حیات او از پا در افتاد در هند و پنج آساس یاد یا هم باکرے وزیر سلطان حسین حسن انجام و آراء استگلی بخشید ازان تاریخ تا حال یکصد و بست سال است که بر جاست از محاب تا دیوار شرقی یکصد و هیل و پنج در عرض یکصد و هیل و چار در عرض است مشتمل بر چار طاق در اطراف ایوان و ستو نهای عالی نقاشی و نگاری کرد و الحق از حکام کشمیر اثری بنترازین نامده میگردید علی چهانی قدس سر روزی چند درین شهر بوده اند خانقاہ است از ایشان یادگار است متصل شهر دوکل بزرگ واقع است که به سال پرآب میباشد و طبعش متغیر نمیگیرد و مدار آمد و رفعت مردم و نقل و تحول غله و همیه بخشی است در شهر پرگناست پنج هزار هفتصد شاه

کشتی است هفت هزار و چهارصد ملاح بثمار آمده ولاست کشیر سے وہشت پر گئه است آنرا دو نصف اعشار کرده اند
بالا سے آب را آمراج گویند و پایا میں آب بعد را کامراج نامند ضبط زمین و داد و ستد زر و سیم درین ملک رسمنیست مُرجزه وی
از سایر جماعت و نقد و جنس را بخواهشانی حساب کنند و هر خردوار سے سمن و هشت سیر و زن حال است کشیر بایان دو سیر را
یکم، اعشار کرده اند چهار من را که هشت سیر باشد یک ترک و جمع ولاست کشیر سے لک و هشت و سه هزار و پنجاه خردوار و پانزده
ترک است که بحساب نقدی هفت کرو و چهل و شش لک و هفتاد هزار دام می شود و بصنایعه حال جایه هشت
هزار و پانصد سوار اس تراه و را آمد کشیر متعدد بترین راه های بجهیز و مچک است اگرچه راه بجهیز نزدیک تراست لیکن اگر کسی
خواهد که پهار کشیر را در یا پنهان در راه چکله است و دیگر راه ها درین سوکم از بر قوت مالامال می باشد اگر به تعریف و
توصیف کشیر پر واژه و فقره را باید نوشت ناگزیر مچک از اوضاع و خصوصیات آن رفزو و مکلا که بیان می گیرد و هم کشیر با غنی
است چشمیه بهار یا قلعه است، آهنین حصار بادشاہی را گلشن است عشرت افزاده روشنان را خلو تکده و لکشان چمنا می
خوش و آبشار باید دلکش از شرح و بیان افزون آهیا می روان و چشمیه سار باید از حساب و شمار بیرون چند انگل نظر کار
کند سبزه است و آب روان گل سرخ و بنفش و نیکس خود و صحراء حدا افواع گلها و اقسام ریاحین ازان بیشتر است که بشنا
در آید در بهار جان نگار کوه و دشت از اقسام شگوفه مالامال درود پوار و سحن و پام خانها از مشعل لار زم افروز و چکمه می
سلطه و سه برگلها می بفرنج را چه گوید - **منظمه**

شده جلوه گران از نیسان با غ	لرخ آراسته هر یکی چون چاغ	شده مشکبو غنچه در زیر پوست
چون توپ زیستکین بازار و دوست	غزلخانی لمبل صبح خیسه	آتنا می خوار گمان کرده تینه
بر چشمیه مقار بله آب گیسر	چو ملسته ارض زرین بقطع حریر	باطگل و سبزه گشتن شده
چرام غل از باوده دشمن شده	بتقش سر زلت راحنم زده	گره در دل فخر نج کم زده

بترین اقسام شگوفه بادام و شفناک اواسع بروان کوہستان ایند ای شگوفه در غرہ اسقفارندی شود و در ملک
کشیر او ایل فرد و دین دور باغات شهر و نهم و دهم ماه مذکور و انجام شگوفه تا آغاز یا سمن کبو و پوسته است در خدمت
والد بزرگوارم که رسیر زغفران زار و تماشای خزان کرده شده بود و محمد العبد درین مرتبه جوانیها می بهار را در یا فست
خوبیها می خزان در مقصش نوشه خواهد شد عمارات کشیر همه از چوب است دو آشیانه و سه آشیانه و چهار آشیانه می سازند

و باش راخا کوش کرده پیاز لاله چو غاشی می نشانند و سال بیان در موسم ہماری شگفتہ و بغاوت خوشناس است این تصرف مخصوص اہل کشمیر است اسال در پا غنچہ دو تجاه دبام سجد جامع لاله بغاوت خوب شگفتہ بود یا سمن کبوود ربانا غات فراوان است و یا من سفید کر اہل بند جنیلی گویند خوشبوی شود قسم دیگر صندلی زنگ است آن نیز در غایت خوشبوی و این مخصوص کشمیر است محل سرخ چند قسم بنظر در آمده غایتیا یکی خوشبو است دیگر گل است صندلی زنگ و بویش در غایت لطافت و نیز اکن از عالم محل سرخ و تنه اش نیز گل سرخ قشاب و گل سوسن و قسمی باشد اینچه در باغات است بسیار باید و سبز زنگ و قسم دیگر صحرا ای است اگرچہ کم رنگ است غایتیا خوشبو است گل عفری کلان و خوشبوی شود تنه اش از قاست آدمی بیگذر دلیکن در بعنه سالهاست که کلان شد و گل رسید و گل کرد کمی پیدامی شود و برگلش پرده از عالم عنکبوت می تند و صنایع می سازد و تنه اش راخشک میکند و اسال چین شد و گلها که در ایلاقات کشمیر بنظر در آمده از حساب شمار بیرون است اینچه نادر العصری اوستاد منصور نقاش شدیه کشیده از یک صد گل متحاوز است پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی شاه آکو مسلط انبود محمد قلی افتخار از کابل آورد و پیوند نموده تا حال ده پانزده درسته بار آمده نزد آلوپیندی نیز درخت چند معدود بود مشارا لیه پوند را درین مکان شایع ساخته و الیال فراوان است الحق زرد آلوکه کشمیر خوب می شود در باغ شهر آراء کابل درسته بود میرزا ای نام که بهتر ازان خورده نشده بود و در کشمیر خندین درخت شل آن در باغها است ناشیانی فرد اعلی می شود از کابل و بخشان بهتر نزد یک بنای شاپتی سمر قند سیب کشمیر خوبی مشهور است و امروز وسطی می شود انگورش فراوان است اکثرش ترش وز بون انا رش آنقدر بانمیست تریز فرد اعلی بهم بیرون خبر بزرگ بغاوت شیرین و شکننده می شود لیکن اکثر آنست که چون بچشمگی رسید کمی در میانش بهم میرسد و صنایع می سازد اگر اینها از آسیب محفوظ باز بغاوت لطیف می شود شاه توت نئے باشد و توت سایر صحراهاست و از پا بہر و رخت توت تک انگوری بالارننه غایتیا تو ش قابل خوردن نیست مگر درسته چند که در باغ ها پوند کرده باشد برگ توت بجهت کرم پلیمه بکار می رود و چشم پلیمه از گل گلت و نیت می آردند شراب و سرکه فراوان است اما شرابش ترش وز بون و بزرگان کشمیر پرس گویند بعد ازان که کاسه ها ازان در کشند بقدره سرگرمی ازان بھرمی رسداز سرکه اقسام آچارمی سازند چون سیرد کشمیر خوب می شود بترین اچارش اچار سیر است انواع فله بغیر از خود اکثری دارد اگر خود بکار نمی سال اول می شود سال دوم زبون می شود سال سوم بستگ تنشیه می شود بینج از همه بشیترین کسره حصه بینج و پک حصه سایر جو بابت بوده باشد مدار فورش اہل کشمیر بد